

تفسیر عرفانی دعا در مثنوی معنوی

دکتر رامین محرمی*

چکیده

دعا از تعالیم دینی و دعا کردن بیانگر اعتقاد بندگان به سریان مداوم اراده خداوند در کائنات است. اعتقاد دینی، تجارب عرفانی، عواطف عاشقانه و شاعرانه مولوی در نوع نگرش او به دعا، تفسیر آن و در شیوه بیان او تأثیرگذار بوده است. از دیدگاه او هم گوینده و هم شنونده دعا خود خداوند، و توفیق دعا پیدا کردن، مفهوم واقعی اجابت دعاست. همان گونه که بندگان محتاج یاری خداوند هستند خداوند هم مشتاق شنیدن دعای آنان است. مضمون دعای اولیا و عاشقان خداوند با دعای دیگران فرق می‌کند. اولیای خداوند با توجه به مرتبه و مقام صحو و سکرشان درباره دعا اختلاف دیدگاه دارند، در عین حال همه آنان دعا را فنای اراده بنده در اراده خداوند (معشوق) می‌دانند. گروهی مطابق میل معشوق خود می‌نالند و در هنگام نزول بلا از او طلب یاری می‌کنند؛ اما گروهی دیگر مهر سکوت بر لب می‌زنند و به رضای او رضایت می‌دهند و بلا را نیز مثل لطف، هدیه و تحفه‌ای از پیشگاه معشوق ازلی می‌دانند و آن را با طیب خاطر می‌پذیرند.

واژگان کلیدی

دعا، دیدگاه دینی و عرفانی، مولوی، مثنوی معنوی

**مقدمه**

دعا یکی از ارکان اصلی حیات اغلب انسان‌ها و به ویژه مومنان به امور غیبی است. اعتقاد به تأثیر دعا در تحولات هستی از ایمان و یقین انسان‌ها به وجود نیروی برتر و تصرف اراده او در هستی نشأت می‌گیرد. در این مقاله دعا از دیدگاه معتقدان به وجود خدای یگانه و مومنان به ادیان آسمانی و منحصرأ پیروان دین اسلام و از دیدگاه عرفانی مولوی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

اعتقاد به دعا و تأثیر آن در حیات انسان‌ها به معنی ترک جهد و تلاش و رها ساختن اسباب و علل و بی‌ارزش دانستن آنها نیست؛ بلکه به معنی ایمان داشتن به تأثیر اراده خداوند در رفع گرفتاری بندگان در هنگام اضطراب است. هنگامی که توسل به اسباب و علل و جهد و تلاش انسان نتیجه‌ای نمی‌دهد ناامیدی و درماندگی بر وجود انسان غالب می‌شود در این هنگام دعا این ناامیدی را تبدیل به امید می‌کند. همچنین اعتقاد به دعا انسان را از مادی‌گری صرف و محصور ماندن در پیله آفرینش مادی نجات می‌دهد و او را با عوالم و قدرتهای دیگری آشنا می‌سازد که تأثیر نامرئی ولی مداوم در هستی و حیات او دارند. پس دعا نقض جهد و عمل نیست بلکه امیدبخشی به انسان در هنگام ناکار آمدی جهد و تلاش و اسباب و علل است. دعا نافی جهد و تلاش نیست بلکه مکمل آن است. یعنی انسان می‌تواند در عین استفاده از اسباب و علل، دعا هم بکند و در عین اعتقاد به تأثیر دعا، به جهد و تلاش هم بپردازد.

براساس تعالیم قرآن کریم و اعتقاد دینی، دعا منشأ آسمانی دارد؛ یعنی خداوند بندگان را امر به دعا کرده و طریقه و شیوه آن را به آنان یاد داده است. مولوی نیز به عنوان عارفی مسلمان معتقد است که دعا مبنای دینی و قرآنی دارد. او در طرح مسأله دعا و بیان تأثیر آن در هستی، برای اقناع مخاطبان خود اغلب به دلایل دینی و قرآنی تمسک می‌جوید.

سابقه تحقیق

در شروحي که بر مثنوی معنوی نوشته شده؛ در شرح ابیاتی که در مورد دعا و مناجات است به مسأله دعا نیز در حد فهم معنا و مفهوم بیت پرداخته شده است ولی این مباحث، نظام‌مند و



تحلیلی و نیز بیانگر دیدگاه کامل عرفانی مولانا درباره دعا نمی‌تواند باشد. (فروزانفر، ۱۳۷۳، زمانی، ۱۳۸۰ و علامه جعفری، ۱۳۷۸) در آثار مولوی‌شناسانی نظیر علامه همایی و آن ماری شیمیل مباحثی درباره دعا آمده است که در شناخت نگرش عرفانی مولانا درباره دعا مفید و راهگشاست. علامه همایی به بحث دعا از دیدگاه اولیا پرداخته و ابیات معدودی را که درباره دعاست ذکر کرده‌اند اما این بحث هم مختصر و هم بدون تحلیل دیدگاه مولانا درباره دعاست و اغلب در زیر چند عنوان ابیاتی از مثنوی معنوی درباره دعا ذکر شده است. (همایی، ۱۳۷۶، ج ۱، ۳۵۴) آن ماری شیمیل در هردو اثر خود، شکوه شمس و ابعاد عرفانی اسلام، درباره دعا مباحثی دارد که به ذکر دیدگاه مولانا درباره دعا پرداخته است. نویسنده در هر دو اثر خود دعا را در مفهومی بسیار وسیع و همه‌شمول به کار برده است. در کتاب ابعاد عرفانی اسلام، در بحث دعا از مباحثی نظیر ذکر، نماز و تسبیح سخن به میان آمده است و آن‌گاه بحث اصلی در مورد مفهوم ذکر از دیدگاه عرفا و مراتب آن است. (آن ماری شیمیل، ۱۳۷۷، ۲۸۷) موضوع مقاله حاضر در برخی موارد نظیر دیر اجابت شدن دعای مومن و دلیل آن، و همچنین اجابت دعای دیگران در حق انسان، با مباحث کتاب شکوه شمس مشترک است اما مباحث مقاله محدود به همین موارد نیست و از ابعاد مختلف دینی، عرفانی و ادبی به مسأله دعا از دیدگاه مولانا پرداخته‌ایم و همچنین در این مقاله دعا منحصرأ در مفهوم حاجت خواستن بنده از خدا و اظهار نیاز نیازمندان به خالق بی‌نیاز مورد بحث قرار گرفته است. (آن ماری شیمیل، ۱۳۸۲، ۵۰۵)

دعا در قرآن کریم

در قرآن کریم از مومنان خواسته شده است که به پیشگاه خداوند دعا کنند و حاجت خود را از او بخواهند تا او نیز دعای آنان را اجابت نماید. « قال ربکم ادعونی استجب لکم، انّ الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین؛ وپروردگارتان گوید مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم. بی‌گمان کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند، زودا که به



خواری و زاری وارد دوزخ شوند.» (غافر، ۶۰) همچنین در این کتاب آسمانی به طریق استفهام، اجابت دعای افراد مضطر و درمانده به خداوند نسبت داده شده است. بدین معنا که اگر بندگان از روی درماندگی و اضطراب به درگاه او بنالند او نیز دعای آنان را اجابت و بلا را از حیات آنان دور خواهد کرد. «*أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ*: یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می کند و بلا را می گرداند.» (نمل، ۶۲)

براساس تعالیم قرآن کریم، هنگامی که حضرت آدم(ع) از میوه درخت ممنوعه خورد و از بهشت رانده شد، برای بازگشت به درگاه خداوند طریقه توبه و دعا را از خداوند یاد گرفت و با کلماتی که خداوند به او یاد داده بود به توبه و اظهار پشیمانی پرداخت و از درگاه خداوند جهت نجات و رستگاری، درخواست یاری نمود. «*فَنَلَقِيَّ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ*: آن گاه آدم کلماتی از پروردگارش فراگرفت و [خداوند] از او درگذشت، چه او توبه پذیر است.» (بقره، ۳۷) دعایی که حضرت آدم(ع) بر زبان جاری ساخت از پیشگاه خداوند به او الهام شده بود. این دعادر واقع هم کلام حضرت آدم و هم کلام خداوند بود. «*قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ*: گفتند پروردگارا بر خود ستم کرده ایم و اگر بر ما نبخشایی و رحمت نیآوری بی شک از زیانکاران خواهیم بود.» (اعراف، ۲۳) یعنی هم گوینده دعا و هم اجابت کننده دعا در حقیقت خود خداوند است و حضرت آدم(ع) فقط خواست خداوند را به جا آورده و کلماتی را که خداوند به او یاد داده بود بر زبان آورده است.

درباره اجابت دعا و به ویژه اجابت دعای انبیاء(ع) آیات زیادی را در قرآن کریم می توان مثال آورد، از جمله: نزول من و سلوی بر قوم بنی اسرائیل به دعای حضرت موسی(ع)، هلاکت قوم کافر به دعای حضرتن وح(ع) و حضرت صالح(ع) را می توان مثال زد. نیز دعای حضرت ایوب(ع) که بیماری طولانی و شدید او، با دعا، به عافیت و دستیابی به مال و مکننت قبلی منجر شد. «*وَإِذْكَرْنَا عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بَأْسَافٍ وَعَذَابٍ * أَرْكَضَ بِرَجْلِكَ هَذَا مَغْتَسِلَ بَارِدٍ وَشَرَابٍ * وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذَكَرِي لَأُولِي الْأَلْبَابِ*: و بنده ما ایوب را یاد کن آن گاه که



پروردگارش را ندا داد که شیطان به رنج و عذاب رسانده است [گفتیم] پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی و [سپس/ دگر بار] خانواده‌اش و همانند آن را همراه ایشان، از سر رحمت خویش و برای پندآموزی به خردمندان به او بخشیدیم.» (سورهٔ ص، ۴۳ - ۴۱)

دعا در آثار عرفا

در اکثر آثار عرفانی که قبل از عصر مولانا نوشته شده است مباحثی را دربارهٔ دعا و همچنین دعای عرفا به درگاه خداوند می‌توان دید. در این آثار علاوه بر بحث دربارهٔ ارزش دعا، به معنی و مفهوم عرفانی دعا نیز توجه شده و گاهی نیز خود عرفا به دعا پرداخته و از خداوند درخواست حاجت کرده‌اند. امام محمد غزالی دعا را یکی از راه‌های رسیدن به قرب الهی دانسته است و عقیده دارد که هدف از عبادت نشان دادن عبودیت بنده و شکستگی و اظهار عجز او در برابر عظمت و قدرت خداوند است و در دعا هم شکستگی بنده و هم عظمت خداوند ظهور و تجلی بیشتری دارد. (غزالی، ۱۳۸۳، ۲۶۰) او حضور دل و پاکی آن از معصیت، ناامید نشدن از رحمت خداوند به جهت طولانی شدن زمان اجابت دعا، تضرع و اظهار عجز را از شرایط اجابت دعا می‌داند. (همان، ۲۶۲)

از دیدگاه سنایی در برابر هر رتبتایی از بنده، لبتیکی از طرف خداوند آن را استقبال می‌کند و هر اظهار نیازی، با اجابتی از طرف خداوند مواجه می‌شود:

یا ربی از تو زو دو صد لبتیک یک سلام از تو زو هزار علیک

(سنایی، ۱۳۷۷، ۱۴۷)

دعا و نیایش سنایی، بر خلاف دعاهای عابدان و زهدان که به طمع بهشت و یا از ترس دوزخ است، عارفانه و عاشقانه است، یعنی نفس دعا کردن و گفتگو با خداوند برای او ارزشمند و مطلوب است. او دعا را نتیجه لطف و رحمت خداوند به بندگان خود می‌داند زیرا اگر او اذن



دعا نداده بود بندگان جرات دعاکردن و اظهار درد و نیاز خود به درگاه او را نداشتند. او از خداوند فقط رضا و وصال او را طلب می‌کند و از او غیر از خود او چیز دیگری نمی‌خواهد.

بندگان به روز و شب پویان همه از تو تو را شده جویان

(همان، ۱۴۵)

عین‌القضات عقیده دارد دعا از زمره عبادات است و همان‌گونه که در هر عبادتی، حضور دل شرط قبولی عبادت است، در دعا نیز انسان باید حضور دل داشته باشد زیرا دعاکردن کار دل است نه کار زبان. از راه دل، درد و نیاز به زبان می‌رسد و آن‌گاه زبان گویا به دعا می‌گردد و عجز و نیاز بنده را به درگاه خداوند عرضه می‌دارد. «الدعاء هو العبادة. درینا که ندانسته‌ای. استمداد از آفتاب به زبانی کن که او رد نکند آن زبان «ادعونی استجب لکم» است.» (عین‌القضات، ۱۳۷۷، ۳۶۲) از دیدگاه او معشوق پر از اجابت است پس وجود عاشق هم باید پر از سوال، نیاز و عجز باشد تا معشوق دعای او را اجابت کند. عاشق و بنده نیازمند باید پر از معرفت و آگاهی نیز باشد تا هم بر بی‌نیازی و عظمت قدرت معبود و هم بر عجز و نیاز خود آگاهی داشته باشد تا در سایه این معرفت، نیاز و عجز خود را به درگاه معشوق و معبود خود عرضه کند و معشوق نیز دعا و خواسته‌های او را اجابت و برآورده سازد. «همه سوال باش که او همه اجابت است. اگر تو همه ادراک باشی کمال او را جمال خوانند و اگر همه عجز باشی جمال او را جلال گویند.» (همان، ۳۶۶)

عطار نیشابوری دعا را یکی از راه‌های گشایش و حل مشکلات بندگان می‌داند. از دیدگاه او دعا و تضرع و اظهار نیاز به درگاه خداوند، ارج و قرب بالایی دارد و سبب رفع نیاز بنده و رهایی یار از غم و اندوه می‌گردد. در داستان شیخ صنعان، از برکت دعای مریدان و ناله و تضرع آنان به درگاه خداوند، قفل گرفتاری شیخ باز می‌گردد و با اجابت شدن دعای آنان کفر شیخ تبدیل به ایمان می‌شود.

از تضرع کردن آن قوم پاک در فلک افتاد جوشی صعبناک



سبزپوشان در فراز و در فرود
 جمله پوشیدند از آن ماتم کبود
 آخر الامر آنک بود از پیش صف
 آمدش تیر دعا اندر هدف
 (عطار، ۱۳۷۲، ۱۴۹۷ - ۱۴۹۵)

از دیدگاه عطار، در هنگام دعا بنده باید از خداوند خود او را بخواهد زیرا بزرگترین نیاز و خواسته‌ای که بنده می‌تواند داشته باشد رسیدن به معرفت خداوند و دست یافتن به قرب و وصال اوست.

من ترا خواهم ترا دانم ترا
 هم تو جانم را و هم جانم ترا
 حاجت من در همه عالم تویی
 این جهانم و آن جهانم هم تویی
 (همان، ۹ - ۳۰۴۸)

دیدگاه عرفانی مولوی

تفسیر عرفانی و بیان عاطفی مولوی درباره دعا، بن مایه و اساس دینی و قرآنی دارد. او با یاری گرفتن از تعلیمات دین اسلام و به ویژه آموزه‌های قرآن کریم و تجارب عرفانی خود، تفسیری بدیع از موضوع دعا ارائه کرده است که در عین زیبایی‌بودن، قانع کننده و تأثیرگذار هم هست.

باید توجه داشت که مولوی در مثنوی معنوی از دلایل عقلی و کلامی کمتر استفاده می‌کند و اغلب دریافت، احساس عاشقانه و ایمان درونی خود را به تصویر می‌کشد. به عقیده او توصیف جمال ایمان مومنان و بیان اعتقاد و احساس دینی آنان و نشان دادن شور، شوق، نشاط و امید درونی آنان، بهتر و موثرتر از مباحث کلامی و بحث‌های عقلانی در جذب و اقناع مخاطبان موثر است. از نظر او استدلال و بحث عقلی، برای دفع حربه مخالفان و بی‌اثر ساختن شبهات آنان و دفاع از حریم ایمان موثر است ولی مومنان در مقام انکار قرار ندارند تا با بحث‌های عقلی و استدلالی انکارشان برطرف شود بلکه آنان در مقام ایمان قرار دارند، پس



باید برای آنان از جمال و کمال دین و نشاط و امیدی که در آن موج می‌زند سخن گفت و لایه‌های ناپیدا و زیبایی دین را برای آنان آشکار ساخت.

بحث عقلست این چه بحث ای حيله گر	تا ضعيفی ره برد آنجا مگر
بحث عقلی گر در و مرجان بود	آن دگر باشد که بحث جان بود
بحث جان اندر مقامی دیگر است	باده جان را قوامی دیگر است

(مولوی، ۱۳۷۵، ۲، ۱۵۰۰)

«در این ابیات مولانا روش متکلمین و حکما را در نظر دارد که از اثر بر موثر و از انتظام امور جهان بر وجود حق تعالی دلیل می‌انگیزند و یا از وجود سبب بر مسبب استدلال می‌کنند و عمر خود را در این گونه مباحث بر باد می‌دهند بدون آن که به غایت خدانشناسی که تحقق به اوصاف الهی است توجهی داشته باشند... دلیل برای مردم کوردیده و محجوبان و دوران و از راه‌ماندگان است و اصحاب شهود و ارباب کشف و روشن‌بینان حاجتی بدان ندارند.» (فروزانفر، ۱۳۷۳، ۵۷۰، جزو دوم)

تفسیرهایی که مولوی از موضوع دعا ارائه می‌کند بسیار متنوع و متناسب با مقام مخاطبان متعدد اوست. او از منظر زوایای مختلفی به این موضوع نگرینسته و تفسیر دینی، عرفانی و احساس انسانی و شاعرانه خود را برای طبقات مختلف دینداران بیان نموده، و با این شیوه همه مخاطبان خود را راضی نگه داشته است.

مولوی در باره اثبات عقلی و کلامی دعا هیچ سخنی نگفته است. زیرا اولاً مثنوی را برای مریدان خود و تعلیم آنان سروده است؛ ثانياً در این مباحث سخن او متوجه اهل ایمان و دینداران است و آن را برای منکران نوشته است لذا جهت اقناع اهل انکار و اثبات حقانیت دعا و تأثیر گذار بودن آن در هستی بحث زیادی نکرده، اما برای اهل ایمان و معتقدان به غیب و امور غیبی این مبحث را از زوایای متعدد مورد بحث و فحص قرار داده است. در این مقاله به شرح و بسط برخی از تفسیرهای دینی و عرفانی او درباره دعا می‌پردازیم.



دعا نشانه ایمان و تسلیم بنده

از دیدگاه مولوی دعا کردن بندگان نتیجه اراده و فرمان خداوند است. خداوند در کتب آسمانی و به ویژه قرآن مجید به این امر فرمان داده است و در واقع انسان‌ها دعا کردن را از او آموخته‌اند و چون اراده خداوند بر دعا و نیایش بندگان خود تعلق گرفته، لذا دعا کردن نشانه اعتقاد و ایمان افراد به تأثیر گذار بودن اراده مداوم خداوند در هستی است.

این دعا هم بخشش و تعلیم توسست گر نه در گلخن گلستان از چه رست؟

(مولوی، ۱۳۷۵، ۲، دف ۲، ۲۴۴۹)

در حقیقت، دعا عمل نمودن به مضمون این آیه قرآن است: « ادعونی استجب لکم: مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم» (غافر، ۶۰) «از تعبیر ادعونی مفهوم اختصاص استنباط می‌شود یعنی مرا بخصوص بخوانید نه غیر مرا و نه اغراض و آمال و آرزوهای دنیوی خودتان را، در این صورت است که قطعاً از پروردگار خود با زبان حال لبیک خواهید شنید.» (همایی، ۱۳۷۹، ۳۵۴) دعا اعتقاد داشتن به سریان مداوم اراده خداوند در آفرینش، و به معنی حاکمیت اراده او بر اسباب و علل مادی است. از طرف دیگر اقدام به دعا از آنجا ناشی می‌شود که بنده بر عجز و درماندگی خود واقف می‌شود آن‌گاه دست به دعا برمی‌دارد و با بیان عجز و ناتوانی خود از خداوند می‌خواهد که لطف و عنایت خود را شامل حال او بگرداند. چنین دعایی که از سر تسلیم و ایمان و همراه با اضطراب و تضرع و زاری است در پیشگاه خداوند ارج و قرب والایی دارد و خداوند خواسته چنین دعاکننده‌ای را برآورده می‌سازد. در واقع در این حالت مضمون این آیه قرآن به وقوع می‌پیوندد که: « اَمَّنْ یَجِیْبُ الْمَضْطَّرَّ اِذَا دَعَا وَیَكْشِفُ السُّوءَ: یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند و بلا رامی‌گرداند.» (نمل، ۶۲) یعنی بندگان درمانده با دعای خود و با استمداد یاری از قدرت و اراده مطلق خداوند می‌توانند جریان قضا و قدر را تغییر دهند و قضای سوء را به قضای نیک مبدل کنند.



چون تضرع را بر حق قدرهاست و آن بها کناجاست زاری را، کجاست؟
 هین امید، اکنون میان راجست بند خیزای گرینده ودائم بخند
 که براب پر می‌نهد شاه مجید اشک را در فضل با خون شهید
 (مولوی، ۱۳۷۵، دف ۵، ۱۹ - ۱۶۱۷)

مولوی یکی از اهداف اصلی خلقت انسان را دعا و گریه و زاری به درگاه خداوند می‌داند. او انسان کامل را کسی می‌داند که وجود ارزشمند خود را جز به وصال درگاه خداوند نمی‌فروشد و اگر نیازی هم داشته باشد برآورده شدن آن را فقط از خداوند می‌خواهد؛ لذا در هنگام دعا و رازی، چهره بندگی و تسلیم انسان و عدم توجه او به قدرت‌های مادی بیشتر آشکار می‌گردد. در واقع نخستین قدم در دعا کردن شکستن بت وجود خویش است. در این حالت که بنده وجود خود را تسلیم قدرت و اراده خداوند می‌کند و تمشیت امور خود را به اختیار او می‌سپارد لطف و عنایت الهی هم امور او راعهده‌دار می‌شود و کار او را به سامان می‌رساند. در زیر این شکستگی ظاهری در هنگام دعا قدرت خداوند رو نهفته و با هر دعایی لیبکی از سوی خداوند همراه گشته است.

من غلام آن مس همت پرست کو به غیر کیمیا نآرد شکست
 دست اشکسته برآور در دعا سوی اشکسته پرد فضل خدا
 گر رهایی بابدت زین چاه تنگ ای برادر رو بر آذر بی‌درنگ
 (همان، ۹۴ - ۴۹۲)

یگانگی گوینده و شنونده در هنگام دعا

از دیدگاه مولوی در حقیقت، گوینده و شنونده و اجابت کننده دعا یکی بیش نیست و آن هم خود خداوند است. هنگامی که بنده از خلوص دل خداوند را می‌خواند و نیاز خود را با حالت اضطراب به درگاه او ابراز می‌دارد و دادرسی غیر از او نمی‌شناسد در این هنگام خداوند است که



از زبان بنده‌ای که تسلیم و فانی در اراده او گشته است خود را می‌خواند. چنین دعایی هیچ وقت رد نخواهد شد زیرا خواهنده، همان اجابت کننده است و فرقی میان خواسته گوینده و اجابت کننده نیست. در این حالت هم متکلم و هم مستمع خود خداوندست. چون هم یاد دهنده دعا و هم رحم کننده بر بندگان خود است.

این دعا تو امر کردی ز ابتدی ورنه خاکی را چه زهره این بدی؟
چون دعا مان امر کردی ای عجاب این دعاء خویش را کن مستجاب
(همان، دف ۶، ۲۰ - ۲۳۱۹)

با این نگرش است که مولوی از خداوند می‌خواهد که دعاهای لایق درگاه خود را که سبب جلب رحمت او می‌شود به انسان‌ها یاد دهد و آن‌گاه خود او همان گفته‌های خود را اجابت نماید.

یاد ده ما را سخن‌های دقیق که ترا رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو اجابت هم ز تو ایمنی از تو مهابت هم ز تو
(همان، دف ۲، ۲ - ۶۹۱)

این امر بیانگر عقیده وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. با آن که در ظاهر دو نوع اراده دیده می‌شود اما در حقیقت اراده و خواسته عاشق و معشوق یکی است و هر آنچه را که عاشق می‌خواهد معشوق هم می‌خواهد لذا معشوق خواسته‌های عاشق را، که خواسته‌های خود او هم هست، برآورده می‌سازد: «در عالم روح کثرت و وحدت هر دو واقعی‌اند و یگانگی آنها هم خود واقعیتی است و این حقیقت به تجربه‌ای در می‌آید که نمی‌توان آن را به زبان اعداد بیان کرد. دو شیء نمی‌توانند در مکانی واحد وجود داشته باشند اما دو اراده می‌توانند کاملاً یکی شوند و عالی‌ترین مثال آن استغراق و فنای تام اراده عاشق در اراده معشوق است.» (عبدالحکیم، ۱۳۸۳، ۳۴)



این موضوع در کلیات شمس هم آمده است. در این دیوان هم دعا و هم اجابت آن به خداوند نسبت داده شده است و می‌توان آن را چنین تفسیر کرد که هستی انسان خلق خدا و دعا کردن نیز توفیق اوست و آگاهی از این امر که دعا در حیات انسان‌ها تأثیر مثبتی دارد نتیجه وحی و الهام خداوند است. فرستنده بلا و به زاری در آورنده انسان‌ها نیز خود خداوند است لذا انسان با دعا کردن خواست و اراده خداوند را در هستی جاری می‌سازد و این حالت همان مرتبه فناى انسان و بقای وجه الله است.

خسته کردی بندگان را تا ترا زاری کنند

چون خریدار نغیر و لابه و افغان تویی

جمله درمان خواه و آن درمانشان خواهان توست

آن که درد و دارو از وی خاست بی‌شک آن تویی

ناله بخشی خستگان را تا بدان ساکن شوند

چون حقیقت بنگرم در درد ما نالان تویی

هم تویی آن کس که می‌گوید «تویی» والله تویی

گوی و چوگان و نظاره‌گر درین میدان تویی

(مولوی، ۱۳۸۳، ۲۹۵۲)

در فیه ما فیه نیز آمده است که دعای بندگان مخلص همیشه مورد اجابت خداست و هر رتئایی از طرف آنان، با لیبکی از طرف خداوند پاسخ داده می‌شود: «خدا را بندگان اند که ایشان معشوقند و محبوبند. حق تعالی طالب ایشانست و هرچ و وظیفه عاشقانست او برای ایشان می‌کند و می‌نماید.» (مولوی، ۱۳۸۱، ۱۰۰)

مفهوم اجابت دعا

از دیدگاه مولوی ارزش و اجابت دعا در رفع گرفتاری بنده یا رسیدن او به آرزوهای دنیوی نیست بلکه هم کلام شدن با خداوند و نالیدن به پیشگاه او ارزش بیشتری از رفع بلا و یا



کسب نعمت دنیوی دارد. چه بسا اعطای نعمتی و یا دفع بلایی که بنده خواهان آن است سبب دل‌بستگی بیشتر او به دنیا و یا باعث غفلت او از یاد و نام خداوند بشود لذا همین که بنده توفیق پیدا می‌کند که به سبب نزول بلا از اعتماد به اسباب و علل دست بردارد و فقط درگاه خداوند را پناهگاه خود بداند این ترک تعلقات و دعا کردن عالی‌ترین معنای اجابت دعاست.

از دیدگاه مولوی، اجابت دعا قبل از دعا کردن رخ می‌دهد. مفهوم اجابت، همان توفیق دعا پیدا کردن است زیرا اگر خداوند کسی را فرا نخوانده باشد او نمی‌تواند لب به دعا بگشاید و درد خود را در آن درگاه فریاد بزند لذا هرگاه کسی شروع به دعا کردن می‌کند در حقیقت دعای او پذیرفته شده است. لبیک خداوند قبل از دعای بنده رخ می‌دهد و لبیک او، به بنده فرصت دعا کردن می‌بخشد. هیچ‌گاه دعای کسی در درگاه خداوند رد نمی‌شود بلکه همین که بنده به این مرحله از ایمان و یقین می‌رسد که اراده خداوند را حاکم اصلی هستی می‌داند و تصرف لحظه به لحظه اراده او را در کائنات نظاره می‌کند نفس این عمل در حقیقت همان اجابت دعاست. با این تفسیر، مولوی هم‌شان و اعتبار دیگری به دعا می‌بخشد و هم ناامیدی را از ساحت دعا می‌زداید و بارقه امید را در دل اهل دعا زنده نگه می‌دارد و مخاطبان خود را با این بیان عاطفی و تفسیر عرفانی در تداوم اعتقاد به دعا و امیدوار بودن به لطف و عنایت الهی خرسند و قانع نگه می‌دارد و حوزه نگاه و قلمرو ادراک آنان را وسعت می‌بخشد و مفهوم تازه‌ای را به مفهوم اجابت دعا اضافه می‌کند.

بیان عاطفی و تفسیر عارفانه مولوی امید و عشق را به دل مخاطبان او ارمغان می‌آورد و هر نوع ناامیدی را از سرزمین وجود آنان دور می‌گرداند. تفسیری هم که او از عدم اجابت دعای بنده و یا طولانی شدن زمان اجابت آن ارائه می‌دهد هم بدیع، هم امیدبخش و هم خرسندکننده است. مطابق این تفسیر اگر دعای مومن دیر اجابت می‌شود به معنی عدم توجه خداوند به دعای او نیست بلکه نشانگر اشتیاق خداوند به شنیدن دعای اوست. خداوند مشتاق و خریدار آن دعایی است که از دل شکسته برمی‌خیزد لذا حاجت این بندگان خود را دیرتر برآورده می‌سازد تا بیشتر بنالند و بر شکوه بارگاه او بیفزایند. دوم اینکه اگر نیاز بنده زودتر



برآورده شود او باز به دنیا دل بسته خواهد شد و از همنشینی با خالق و معبود خود محروم خواهد ماند پس این عدم اجابت دعا لطفی از طرف خداوند است که نصیب بندگان خاص او می شود تا با ناله خود هم به اراده و اشتیاق خداوند به شنیدن ناله بندگان خود پاسخ داده باشند و هم بهرمندی خود آنان از این درگاه بیشتر شود. پس دیر اجابت شدن دعا نه از خواری مومن بلکه به جهت کمال و جمال وجود اوست زیرا که خداوند نمی خواهد چنین بنده ای زودتر از درگاه او روی برگرداند و از رحمت و فیض درگاه او بهره کمتری ببرد.

حق بفرماید نه از خواری اوست	عین تاخیر عطا یاری اوست
حاجت آوردش ز غفلت سوی من	آن کشیدش موکشان درکوی من
گر برآرم حاجتش او وا رود	هم در آن بازچه مستغرق شود...
خوش همی آید مرا آواز او	و آن خدایا گفتن و آن راز او

(مولوی، ۱۳۷۵، دف ۶، ۲۶ - ۴۲۱۹)

مولوی با دومیثال، این امر غیبی و ناملموس اشتیاق خداوند به ناله مومنان را عینی و ملموس می سازد. او مومنان را به طوطی و بلبل، و خداوند را به صیادی تشبیه می کند که به جهت خوش آوازی و شیرین سخنی، مومنان را در پیشگاه خود نگه می دارد و حاجتشان را برآورده نمی سازد.

طوطیان و بلبلان را از پسند	از خوش آوازی ققص در می کنند
زاغ را و جغد را اندر ققص	کی کنند این خود نیامد در ققص

(همان، ۲۹ - ۴۲۲۸)

او مومنان را به شاهد و خداوند را به عاشق تشبیه می کند. خداوند با بندگان مومن خود به عشق ورزی مشغول است. این عاشق در برآوردن نیاز یار زیباروی خود تعلل می ورزد تا هرچه بیشتر از جمال او بهره مند شود و سعی می کند که مدت این دیدار را با بهانه های مختلف طولانی کند. به همین دلیل گاهی زمان اجابت دعای مومن را طولانی می گرداند:



بی مرادی مومنان از نیک و بد تو یقین می‌دان که بهر این بود
(همان، ۴۲۳۷)

دعا از دیدگاه اولیا

از دیدگاه مولوی مقام و دیدگاه اولیا و عاشقان خداوند در باب دعا متفاوت است. «مولوی اولیای حق و عارفان واصل را به دو گروه تقسیم می‌کند: یکی اهل دعا؛ و یکی آن طایفه که به قضای الهی هرچه گو باش راضی‌اند و «دهانشان بسته باشد از دعا.» (همایی، ۱۳۷۹، ۳۴۱) گروهی چنان تسلیم اراده خداوند هستند و آن چنان به خیرمحض و عالم و قادر بودن او ایمان دارند که حتی برای دفع قضای بد و یا جذب لطف و رحمت خداوند نیز دست به دعا برنمی‌دارند و این عمل را بی‌ادبی و گستاخی و اعتراض به اراده ازل و مطلق خداوند می‌دانند. آنان بلا و قهر خداوند را مثل نعمت و لطف می‌ستایند و آن را هدیه‌ای از جانب خدای خود می‌دانند. توجه آنان به صاحب نعمت و گمارنده بلاست و توجهی به خود نعمت و بلا ندارند. هنگام رسیدن نعمت، اظهار شادی و در وقت نزول بلا، شکوه و شکایت نمی‌کنند و در هر حال راضی به رضای خداوند هستند. مقام اینان مقام تسلیم و تمکین است لذا هیچ‌گاه از خداوند نمی‌خواهند که مجاری امور را مطابق میل آنان تغییر دهد و بلایی را تبدیل به نعمت کند. احوال این عاشقان در ابیات زیر چنین به تصویر کشیده شده است:

از حلاوت‌ها که دارد جور تو	وز لطافت کس نداند غور تو
نالم و ترسم که او باور کند	وز کرم آن جور را کمتر کند
عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد	بوالعجب من عاشق این هر دو ضد
والله از زین خار در بستان شوم	همچو بلبل زین سبب نالان شوم
ای عجب بلبل که بگشاید دهان	تا خورد او خار را با گلستان

(همان، دف ۱، ۷۱۱۵۶۷)



اما گروه دوم با آن که در برابر اراده خداوند تسلیم و راضی به رضای او هستند ولی دعا و مناجات نیز از خوی و خصلت آنان است. همواره دست به دعا برمی دارند و از قضای سوء به قضای نیک خداوند پناه می برند. آن گاه که نعمتی و لطفی از خداوند به آنان می رسد دعای شکر به جا می آورند و آن گاه که بلایی نازل می شود به ناله و زاری و تضرع درمی آیند و عجز و درماندگی خود را به نمایش می گذارند و با کمند گریه و زاری، لطف و رحمت الهی را به سوی خود می کشند. دعا و التماس این گروه از روی خواهش نفس و یا خودخواهی و دل بستگی به دنیا نیست بلکه آنان به منظور عمل کردن به امر و فرمان الهی اقدام به دعا و نیایش می کنند. در واقع کار آنان اظهار تسلیم در برابر امر خداوند است. می توان گفت که گروه اول اهل سکر و مستی، و گروه دوم دارای مقام صحو و هوشیاری هستند. هر دو گروه امر خداوند را به جا می آورند و تسلیم اراده او هستند ولی هر کدام به بعدی از ابعاد صفات خداوند ناظر هستند. گروه اول چنان مجذوب و حیران جمال و جلال خداوند هستند که از شدت حیرت، خاموشی اختیار کرده و جز به تجلی صفات او در کائنات به چیز دیگری توجه ندارند. اما گروه دوم، اهل صحو، با دعا و زاری لطف و عنایت خداوند را جذب و آن را به مخلوقات او می رسانند و واسطه خداوند و مخلوقات او هستند و علاوه بر تماشای صفات جلال و جمال خالق و معشوق خود، ناظر به حال بندگان و درماندگان هم هستند. اگر برای رفع بلا و یا نجات جان کسی دعا می کنند به معنی ترجیح دادن حیات دنیوی بر جوار رحمت الهی و یا بیانگر اعتراض آنان بر سر بیان اراده خداوند نیست بلکه چون خداوند چنین امر کرده و بندگان خود را به دعا کردن و درخواست حاجت امر فرموده است آنان نیز دعا می کنند و با دعای خود جمال تصرف اراده خداوند در کائنات و همچنین جلال قدرت او را در تغییر دادن احوال هستی به نمایش می گذارند.

ز اولیا اهل دعا خود دیگرند گه همی دوزند و گاهی می درند
قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست رام آن کرام جستن دفع قضاشان شد حرام

(همان، دف ۳، ۸۱ - ۱۸۷۹)



چنان که شیوه مولوی است برای نشان دادن احوال این دو گروه از مردان خدا، دو داستان در مثنوی معنوی نقل کرده است. داستان اول مربوط به احوال گروه اول یعنی اهل سکر است. بدین گونه که: بهلول از درویشی حال او را می پرسد؛ درویش پاسخ می دهد که چگونه باید باشد حال کسی که کائنات مطابق میل او می چرخد و احوال آن مطابق اراده او دگرگون می شود؟ بهلول از او می خواهد که سخن خود را روشن تر بیان کند. درویش می گوید: راضی به رضا و قضای خداوند گشته و یقین حاصل کرده ام که هیچ امری در هستی اتفاق نمی افتد مگر آن که اراده خداوند بر آن تعلق گرفته باشد. این یقین، مرا از اعتراض بر نیک و بد عالم بی نیاز ساخته است. از دیدن حسن القضا و یا سوء القضا احوال دگرگون نمی شود و دیدگانم ناظر به این حوادث و تغییر احوال نیست بلکه ناظر به محول احوال و حادثه گردان این عالم است؛ پس دارنده این احوال نیازی به دعا کردن ندارد و از خداوند هیچ خواسته ای جز خواسته خداوند خود ندارد:

هست ایمانش برای خواست او	نی برای جنت و اشجار و جو
ترک کفرش هم برای حق بود	نی ز بیم آن که در آتش رود...
بنده ای کش خوی و خصلت این بود	نی جهان بر امر و فرمانش رود؟
پس چرا لابه کند او یا دعا؟	که بگردان ای خداوند این قضا

(همان، ۱۴ - ۱۹۱۱)

داستان اهل صحو هم که علیرغم تسلیم در برابر اراده خداوند، دعا نیز از خوی و خصلت آنان است در داستان دقوقی در دفتر سوم مثنوی آمده است که در برگیرنده داستان اهل سکر هم هست و در واقع احوال هر دو گروه از اولیا در این داستان آمده است: دقوقی هفت تن از اولیای خداوند را ملاقات می کند. آنان با دیدن دقوقی او را می شناسند و از او می خواهند که پیش نماز آنان باشد. هنگامی که مشغول نماز می شوند دقوقی در میان دریا کشتی ای را مشاهده می کند که در حال غرق شدن است. اهل کشتی از کافر و مومن از روی اضطرار



دست به دعا برداشته بودند و از خداوند طلب یاری می‌کردند و از هر قدرتی غیر قدرت مطلق او قطع امید کرده بودند. دقوقی بر حال آنان رحم آورد و از خداوند نجات اهل کشتی را درخواست کرد. دعای او مستجاب شد و کشتی از ورطهٔ هلاکت نجات یافت. وقتی که نماز آنان به پایان رسید اولیای خدا به نشانهٔ سوال در روی همدیگر نگریستند به این منظور که: چه کسی در کار خداوند فضولی کرده و اهل کشتی را از طوفان نجات داده است؟ همین که فهمیدند دقوقی دعا کرده است او را ترک کردند و دعای او را فضولی در کار خدا و گستاخی به ساحت مقدّس او دانستند.

مولوی در این داستان از عمل دقوقی دفاع می‌کند و کار او را درست می‌داند. با بیان این دلیل که دقوقی نه به اختیار خود بلکه از تأثیر اراده و قضای خداوند دست به دعا برداشت و جان اهل کشتی را با الهام از خداوند نجات بخشید. دعای او اعتراض بر ارادهٔ خداوند مختار و فضولی در کار او نبود بلکه ارادهٔ خداوند او را بر دعا کردن رهنمون گشت و رحمت و رافت خداوند با دعای او شامل حال اهل کشتی شد.

آن دعای بی‌خود آن خود دیگر است آن دعا زو نیست گفت دیگر است
 آن دعا حق می‌کند چون او فناست آن دعا و آن اجابت از خداست
 (همان، ۲۰ - ۲۲۱۹)

مسألهٔ دیگری که در مثنوی به آن اشاره است اجابت سریع دعا در حق دیگران است. در داستان دقوقی دعا ونالهٔ اهل کشتی مایهٔ نجات آنان نمی‌شود چون با دهانی که با آن گناه کرده بودند خداوند را می‌خواندند و بدین جهت دعایشان مستجاب نمی‌شد. اما دعای دقوقی نه برای خود، بلکه برای دیگران بود و ثانیاً اهل کشتی با دهان دقوقی گناه نکرده بودند و به همان دلیل دعای او در حق آنان زودتر مستجاب شد. این مسأله با یاری گرفتن از یکی دیگر از داستان‌های مثنوی این گونه تحلیل شده است. داستانی که خداوند در آن از حضرت موسی می‌خواهد که با دهانی که گناه نکرده است او را بخواند تا دعای او مستجاب شود و وقتی



حضرت موسی سرّ این سخن را از خداوند می‌پرسد وحی می‌آید که دهانی که تو با آن گناه نکرده‌ای دهان دیگران است پس کاری کن که دیگران در حق تو دعا کنند.

از دهان غیر برخوان کای اله	از دهان غیر کی کردی گناه
در شب و در روزها آرد دعا	آن چنان کن که دهان‌ها مر ترا
و آن دهان غیر باشد عذرخواه	از دهانی که نکردستی گناه

(همان، ۴ - ۱۸۲)

لحن سوزناک مولانا در هنگام دعا

مولوی در مثنوی معنوی برای مخاطبان زیادی سخن گفته است. نوع بیان و نگرش عرفانی او نسبت به احوال مخاطبانش همیشه در حال نوسان است. می‌توان مخاطبان او را به چهار گروه تقسیم کرد.

۱. خداوند ۲. خودش ۳. حسام الدین ۳. مومنان ۴. همه انسان‌ها

بهترین مخاطب برای مولوی ذات پاک خداوند است. تنها مخاطبی که از سوز و اشتیاق درونی او آگاه است و سرّ درد عشق او را می‌داند. او در هنگام دعا خود را در حضور بهترین مخاطب خود (خداوند) احساس می‌کند لذا بهترین، سوزناک‌ترین و عاشقانه‌ترین سخنان و مناجات خود را نثار او می‌کند و اظهار عجز و درماندگی و نیاز را در برابر او به نهایت می‌رساند. فقط سنت ادبی شعر فارسی که در آن معشوق در اوج ناز و بی‌نیازی، و عاشق هم در حسیض ذلت و نیازمندی به تصویر کشیده می‌شود سبب بیان این گونه سخنان نشده؛ بلکه این امر از شهود و تجارب روحانی مولوی نشأت گرفته است. در سایه این تجربه و شهود، خداوند را به صورت معشوقی می‌بیند که جمال و کمال او بی‌همتا و شایسته ستایش و عشق‌ورزی است. این امر سبب شده است که وقتی او متوجه خداوند و مشغول گفتگو با او می‌شود مثنوی تبدیل به غزل عاشقانه شود. هم از نظر لحن و هم مضمون می‌توان چنین سخنان عاشقانه و سوزناک را غزل به حساب آورد هرچند در ابیاتی مصرع و در قالب مثنوی



بیان شده باشد. در این حالت مثنوی از شکل تعلیمی خود خارج و به غزلی پر از احساس و عواطف عاشقانه تبدیل می‌شود و هر خواننده‌ای را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد. این بیان سوزناک و ظهور درد عاشقانه، ایمان و اعتقاد راستین را در دل‌های مستعد می‌کارد و آنها را مشتاق حضور در پیشگاه خداوند می‌سازد؛ خدایی که در این مقام نه فقط معبود و خالق، بلکه محبوب و معشوق هم هست. ابیات زیر می‌تواند مثالی برای گفته‌های بالا باشد تا لحن غم‌آلود و بیان سوزناک او را در هنگام مناجات با خداوند نشان دهد:

نالَم اِیرا ناله‌ها خوش آیدش	از دو عالم ناله و غم بایدش
چون ننالَم تلخ از دستان او	چون نیم در حلقهٔ مستان او
ناخوش او خوش بود در جان من	جان فدای یار دل رنجان من
عاشقم بر رنج خویش و درد خویش	بهرخشنودی شاه فرد خویش

(همان، دف ۱، ۷۸ - ۱۷۷۴)

نتیجه‌گیری

مولوی دعا و نیایش را امری دینی و ایمانی می‌داند. از نگاه او دعا کردن توفیق الهی و ناشی از ایمان بنده به سریان و تصرف مداوم ارادهٔ خداند در کائنات است. کمترین فایدهٔ دعا کردن این است که بنده هیچ وقت امید و شور و نشاط خود را از دست نمی‌دهد و حتی در هنگام ناکارآمدی عوامل دنیوی، باز با اتکا به اصل دعا، به سعی و تلاش خود ادامه می‌دهد. از دیدگاه او هر دعایی مستجاب است؛ زیرا نفس عمل دعا کردن بیشتر از رفع نیاز دنیوی بنده ارزش و اعتبار دارد. همین که انسان اسباب و علل را رها می‌سازد و متوجه درگاه خداوند می‌شود و دواي درد خود را از او می‌خواهد خود این امر نشانهٔ اجابت دعای اوست. هم درد و هم دواي عارفان و عاشقان خدا، خود خداوند است. لذا آنان در دعای خود فقط خدا را می‌طلبند و از او هیچ تقاضایی جز خود او ندارند. خود مولوی نیز از زمرهٔ این گروه است. بدین دلیل همیشه خود را در حال دعا و گفتگوی عاشقانه با خداوند می‌بیند و همین گفتگو را اجابت دعای خود



می‌داند. این گفتگوی عاشقانه با آن که در قالب مثنوی بیان شده است ولی لحن و مضامین آن رنگ و بوی غزل دارد. از نظر او، هم دعاگو و هم اجابت کننده دعا خود خداست. خداوند با گماشتن بلا بر بندگان خود آنان را مضطر می‌گرداند، آن گاه به آنان دعا و طرز توسل به درگاهش را یاد می‌دهد و سپس خودش همان دعا را اجابت می‌کند.

این دعا را یا رب آمین هم تو کن ای دعا آن تو، آمین آن تو
(مولوی، ۱۳۸۳، ۲۲۲۳)

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۱.
۲. جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، چاپ اول، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۱.
۳. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
۴. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۵. شیمل، آن ماری، ابعاد عرفانی اسلام، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۶. _____، شکوه شمس، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۷. عبدالحکیم، خلیفه، عرفان مولوی، ترجمه احمد محمدی و احمد میر علائی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳.
۸. عطار نیشابور، شیخ فریدالدین، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، چاپ نهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۹. عین القضاة همدانی، نامه‌ها، سه جلد (جلد اول)، علینقی منزوی و عفیف عسیران، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.



۱۰. غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، دوجلد (جلد اول)، چاپ یازدهم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۱. فروزانفر، بدیع الزمان، *شرح مثنوی شریف*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۲. مولانا، جلال الدین محمد، *فیه مافیه*، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ نهم، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۱.
۱۳. مولوی، جلال الدین بلخی، *کلیات دیوان شمس تبریزی*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات پژوهش، ۱۳۸۳.
۱۴. _____، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد نیکلسن، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۵.
۱۵. نیکلسون، رینولد، *تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا*، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
۱۶. همایی، جلال الدین، *مولوی نامه*، چاپ نهم، تهران، موسسه نشر هما، ۱۳۶۶.

